

نظریه‌های حقیقت و کاربرد آن‌ها در دادرسی‌های مدنی¹

محمد مولودی²

مهدی حمزه هویدا³

چکیده

وظیفه‌ی قاضی کشف حقیقت در امور موضوعی دعوا است؛ در باب حقیقت و چیستی آن، نظریه‌های متعدد و متفاوتی ابراز شده است؛ مهم‌ترین آن‌ها، نظریه‌های مطابقت، انسجام و عمل‌گرایانه است. نظریه‌ی نخست، با دنبال کردن یک دیدگاه رئالیستی، حقیقت را توافق و تطابق گزاره با واقعیت می‌داند. این نظریه به دلیل برخورداری از مبانی منطقی قابل دفاع و نیز اتفاق نظر گسترده در پذیرش آن، می‌تواند در دادرسی‌ها به عنوان تعریف حقیقت به کار رود. نظریه‌ی انسجام نیز به دلیل روی گردانی از سنت واقع‌گرایی در باب حقیقت، و هم‌چنین به سبب دشواری‌هایی که قضات در دسترسی به وقایع با آن‌ها مواجه‌اند، می‌تواند معیاری برای کشف حقیقت در برخی موضوعات قضایی باشد. عمل‌گرایان نیز حقیقت را در پرتو مفاهیم منفعت و مصلحت معنا کرده و چیزی را شایسته‌ی این عنوان می‌دانند که در عمل سودمند باشد. با روشن شدن معنای حقیقت، دادرس باید به دنبال احراز همین مفهوم باشد؛ وجود قیده‌های مختلف در خصوص حقیقت، مانند حقیقت قضایی و نسبی، نباید دگرگونی و تغییر در مفهوم حقیقت را موجب شود.

واژگان کلیدی: مفهوم حقیقت، نظریه‌ی مطابقت، نظریه‌ی انسجام، نظریه‌ی پراگماتیسم، حقیقت قضایی، دادرسی مدنی.

1. تاریخ دریافت مقاله 1391/7/3؛ تاریخ پذیرش نهایی مقاله 1391/10/18.

2. استادیار حقوق خصوصی دانشگاه بوعلی سینا همدان؛ نویسنده‌ی مسؤول:

mohammad.molodi@yahoo.com

3. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی.

درآمد

در این خصوص که هدف بنیادین جریان دادرسی، احراز حقیقت است، کمتر مناقشه و تردید می‌شود (صدرزاده افشار، 1369: 10؛ کاتوزیان، 1385، ج 1: 173؛ پوراستاد، 1389: 15؛ 2: 2006: 2 (Laudan)). ماده‌ی 199 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز، با اعلام تکلیف دادگاه جهت کشف حقیقت، مؤید و مستند قانونی چنین اندیشه‌ای است. هر چند به نظر می‌رسد، دقیق‌تر آن است که اطلاق این عقیده را چنین به رشته‌ی تقیید درآوریم که صرفاً در رسیدگی به امور موضوعی دعوا، قاضی به دنبال احراز واقع و به تعبیری کشف حقیقت است؛ زیرا در امور حکمی و قانونی، واقع یا واقعه‌ای به آن معنی وجود ندارد که قاضی در صدد احراز آن باشد. یافتن، تفسیر و تطبیق قاعده‌ی حقوقی قابل اعمال بر موضوع دعوا، مأموریت قاضی در این بخش از رسیدگی‌های حقوقی است. بدین ترتیب کسانی که به نحو اطلاق هدف دادرسی را کشف حقیقت می‌دانند (محسنی، 1387: 295)، تعبیری توأم با مسامحه داشته‌اند؛ زیرا کشف حقیقت تنها بخشی از مأموریت قاضی بوده و با کشف آن دادرسی پایان نمی‌یابد. حتی گاهی به دلیل دشواری‌های موجود در جوانب حکمی دعوا، رسیدگی‌های حکمی پیچیده‌تر و طولانی‌تر از رسیدگی موضوعی است. در یک برآیند کلی، شاید بتوان گفت در امور موضوعی، قاضی در جست و جوی حقیقت و در امور حکمی، بیشتر در اندیشه‌ی عدالت است. هر چند فرایند کشف واقع و حقیقت در دادرسی نیز باید در چارچوب اصول و ضوابطی باشد که امروزه با وصف عادلانه یا منصفانه، به آرمانی جهانی بدل شده و پیوند و همکاری عدالت و حقیقت را در دادرسی تأمین می‌کند.

قانون‌گذار می‌تواند هدف دادرسی را کشف حقیقت قرار دهد، اما نمی‌تواند مفهوم حقیقت را نیز در قالب قانون، اعتبار کند. حقیقت از نظر بنیانی مفهومی فلسفی بوده و جای طرح و پی‌گیری معنای آن نیز در نوشتارهای فلسفی است. تاریخ اندیشه‌های بشری نشان می‌دهد که همواره گفت‌وگو در خصوص چیستی این مفهوم، یکی از پررونق‌ترین بحث‌ها در محافل فکری بوده است (دورانت، 1376: 21 به بعد). در عصر حاضر نیز، نظریه‌پردازی در مورد حقیقت، به طور عمده در یکی از حوزه‌های

فلسفی مهم به نام معرفت‌شناسی¹ دنبال می‌شود. در این حوزه، حقیقت یا صدق² به عنوان یکی از ارکان مهم معرفت و شناخت بشری محسوب می‌گردد؛ به گونه‌ای که به عقیده‌ی فلاسفه، عبارت شناخت و معرفت کاذب، عبارت متناقض و آشفته‌ای است (زیدان، 1989: 129).

نوشتار حاضر در صدد است پس از طرح و بررسی نظریه‌های مربوط به حقیقت در متون فلسفی، معنی و کاربرد آن را در دادرسی‌های مدنی مشخص کرده و به این پرسش اساسی پاسخ دهد که مقصود دادرسی از دستیابی وی به حقیقت، در موضوع دعوا چیست؟ سرانجام در مقام تکمیل بحث و حفظ جامعیت نسبی آن، تأثیر قیده‌های حقیقت، مانند شکلی، قضایی و نسبی، بر مفهوم آن و نیز نسبت میان حقیقت و عدالت آورده می‌شود.

1. مفهوم حقیقت

چیستی حقیقت، یکی از جذاب‌ترین موضوعات و پرسش‌هایی است که از دیرباز ذهن بسیاری را به خود مشغول داشته، بدون آن که پاسخی نهایی و نظریه‌ای قاطع که مقبول تمامی اندیشمندان باشد، ارائه شود³ (Lawrence, 1992: 252). پس از معرفی و بررسی مهم‌ترین نظریه‌های ابرازی در خصوص مفهوم حقیقت، آن‌چه را می‌توان به عنوان حقیقت در دادرسی‌های مدنی به کار گرفت، تبیین می‌شود.⁴

1-1. نظریه‌ی مطابقت⁵

نظریه‌ی مطابقت، رایج‌ترین و دیرینه‌ترین نظریه در باب مفهوم حقیقت است که بسیاری از فلاسفه آن را پذیرفته‌اند. بر اساس این نظریه، گزاره یا باور، هنگامی

1. Epistemology

2. Truth

3. برای دیدن فهرستی از نظریات راجع به حقیقت بنگرید به: Audi, 1995: 931؛ طباطبایی، 1389، ج 1: 137 به بعد.

4. در بررسی نظریه‌های صدق، تا حد امکان از ورود در برخی مناقشات فلسفی پرهیز شده است؛ زیرا به منظور یافتن و پی‌ریزی مفهوم حقیقت در دادرسی، طرح چنین مباحثی ضرورتی نمی‌یابد.

5. Correspondence Theory

صادق و حقیقی محسوب می‌شود که با واقعیت خارجی مطابقت یا تناظر داشته باشد. به عبارت دیگر قضیه‌ی صادق، قضیه‌ای است که حالت واقعی امور را توصیف کند (هاسپرس، 1386: 267). مواردی از این قبیل که در این اتاق چهار صندلی وجود دارد، دیروز دانشگاه تعطیل بود و یا شنبه باران بارید، حالات واقعی و به تعبیری وضع امور¹ نامیده می‌شوند و صرفاً قضیه‌ای صادق است که به توصیف این وضعیت‌ها و امور واقعی بپردازد. پیشینه‌ی مدون و در دسترس چنین مفهومی را می‌توان تا ارسطو دنبال نمود: «کذب این است که درباره‌ی آن چه هست، بگوییم نیست یا درباره‌ی آن چه نیست بگوییم هست. صدق این است که درباره‌ی آن چه هست، بگوییم هست و درباره‌ی آن چه نیست بگوییم نیست» (ارسطو، 1385: 155).

مفاد نظریه‌ی مطابقت با فهم متعارف ما از حقیقت سازگاری دارد و شاید یکی از دلایل رواج و رونق آن نیز همین امر باشد (شمس، 1384: 103)؛ بنابراین اگر کسی باور دارد که «آب در صد درجه به نقطه‌ی جوش می‌رسد»، باور او هنگامی صادق است که در عالم واقع نیز آب در همان درجه‌ی حرارت به نقطه‌ی جوش برسد. در این جا باید به تمایز موجود میان واقعیت و حقیقت که اساس و پایه‌ی این نظریه است، توجه داشت. واقعیت به معنای آن چیزی است که در خارج موجود است و یا به عبارت دیگر، واقعیت عبارت است از آن چه هست؛ اما حقیقت، صورت ذهنی یا باوری است که در ادراک شخص با واقعیت، توافقی و مطابقت دارد (طباطبایی، 1389، ج 1: 136؛ احمدی، 1382: 177).

با این توضیح می‌توان گفت که در نظریه‌ی مطابقت، چند موضوع مفروض و مسلم انگاشته می‌شود (حسین زاده، 1382: 101):

- الف) خارج از ذهن و باور انسان واقعیتی وجود دارد؛
- ب) شناخت واقعیت برای انسان ممکن است؛
- ج) واقعیت را آن چنان که هست می‌توان شناخت، نه آن چنان که بر ما پدیدار می‌شود.²

بررسی تفصیلی ایرادها و انتقادهای مطرح شده در خصوص این نظریه و

1. State of Affairs

2. تأکید بر نکته‌ی اخیر به منظور بیان تفاوت دیدگاهی است که در میان واقع‌گرایان و ایده‌آلیست‌ها در خصوص فهم ما از امور عالم وجود دارد.

ارزیابی پاسخ آن‌ها باید در آثار معرفت‌شناسان دنبال شود (بنگرید به: سبحانی، 1411: 219 به بعد؛ عارفی، 1388: 227 به بعد)؛ در این جا صرفاً برخی از مهم‌ترین آن‌ها که با بحث حاضر ارتباط بیشتری دارند، آورده می‌شود.

مخالفان معتقدند این نظریه دچار ابهام است و باید توضیح داده شود که مقصود از مطابقت چیست؟ آیا منظور این است که واقعیت و صورت ذهنی (یا گزاره) عین یکدیگرند یا مراد مشابهت این دو است؟

طرفداران این نظریه در وضوح مفهوم مطابقت، تردیدی نداشته و معتقدند این مفهوم در زمره‌ی مفاهیم بدیهی است که انسان از طریق تجربه‌ی درونی و علم حضوری آن را درمی‌یابد (حسین‌زاده، 1382: 108). مثال‌های زیر به خوبی می‌تواند وضوح معنای مطابقت را نشان دهد: «فرزاد، قد بلندتر از احسان است»؛ «احسان قد بلندتر از فرزاد است». صرفاً یکی از این دو گزاره با واقعیت توافق دارد و هم‌زمان نمی‌توان هر دو گزاره را مطابق با واقع دانست؛ مقصود از مطابقت نیز دقیقاً همین است.

ممکن است گفته شود که چنان‌چه مطابقت با واقع، ملاک صدق گزاره‌ها یا باورها باشد، برای بسیاری از گزاره‌ها ملاکی در اختیار نخواهیم داشت. توضیح آن‌که، بعضی گزاره‌ها، نظیر قضایای اعتباری محض که در علم حقوق تعدادشان کم نیست، در عالم واقع معادلی ندارند تا با آن مطابق باشند؛ بنابراین به نظر می‌رسد نظریه‌ی فوق جامعیت کافی را نداشته و حداکثر در خصوص گزاره‌های حسی مورد توجه قرار گیرد.

فلاسفه‌ی مسلمان در پاسخ ایراد فوق گفته‌اند دلیلی وجود ندارد که واقعیت را محصور در گزاره‌های حسی و ملموس کنیم؛ می‌توان گزاره‌های اعتباری و مانند آن را نیز متناسب با ماهیت آن‌ها، مطابق با واقعیتی ویژه و مناسب خودشان دانست. آن واقعیت ویژه و منعطف، «نفس‌الامر» نامیده شده است (جوادی آملی، 1387: 106). بنابراین دادرسی برای احراز مطابقت و یا عدم مطابقت زوجیت یا تعهد مورد اختلاف با واقع، باید تحقق ارکان اعتباری آن‌ها را احراز نماید.

صرف‌نظر از برخی ایرادهای دیگر، به دلایل زیر چنین نظریه‌ای در باب حقیقت را می‌توان به عنوان مبنا و اصل در دادرسی‌ها پذیرفت:



الف) پاسخ ایرادهای فلسفی مترتب بر این نظریه، اغلب به شیوه‌ی قابل قبولی داده می‌شود و می‌توان تا حدود بسیاری از انتقادهای مطرح شده اجتناب نمود. به همین دلیل است که این نظریه، هم‌چنان نظریه‌ای رایج و مسلط در بین معرفت‌شناسان محسوب می‌شود؛ آن‌گونه که در این خصوص، اتفاق نظر گسترده‌ای میان متفکران مسلمان و مغرب زمین وجود دارد (حسین‌زاده، 1382: 102).

ب) نزدیکی نظریه‌ی مطابقت به فهم متعارف و معنای عرفی حقیقت، دستاویز و محملی مناسب برای پذیرش این نظریه در دادرسی‌ها است. قرابت این نظریه با معنای متعارف حقیقت، پذیرش آن را در دادرسی هموار می‌کند.¹ اگر حقیقت قضایی نیز به معنای مطابقت با واقع در نظر گرفته شود و قاضی در پی احراز چنین مفهومی باشد، آراء قضایی به درک متعارف مردم نزدیک‌تر شده و نتیجه‌ی دادرسی به سهولت مورد پذیرش اصحاب دعوا قرار می‌گیرد. کارل پوپر، فیلسوف نامدار قرن بیستم با قبول نظریه‌ی مطابقت یا تناظر به عنوان نزدیک‌ترین نظریه به زبان متعارف و در رد نظریه‌های دیگر حقیقت در دادرسی، می‌گوید: «یک قاضی محکمه که از شاهدهی می‌خواهد حقیقت را بگوید و چیزی جز حقیقت نگوید، هرگز از او این را نمی‌خواهد که از چیزی سخن بگوید که برای خود وی یا برای شخصی دیگر مفید و سودمند است ... قاضی نمی‌گوید که آن چه از شما می‌خواهیم آن است که خود را گرفتار تناقض‌ها نکنید، که اگر وی معتقد به نظریه‌ی انسجام بود، چنین می‌گفت» (پوپر، 1384: 351).

ج) آراء صادره از محاکم، مؤید نفوذ مفهوم مطابقت با واقع، در ذهن و بیان قضات و عرف قضایی است. در بسیاری از این آراء، کاربرد عبارت مطابقت یا عدم مطابقت با واقع، مشهود و معمول است؛ اکثر قضات اعتقاد دارند ... «در هر صورت دادگاه بایستی طبق ماده‌ی 199 قانون آیین دادرسی مدنی جهت کشف حقیقت اقدام و رأی خود را تا حد امکان مطابق با واقع صادر نماید» (معاونت آموزش دادگستری کل استان تهران، 1383: 44).

1. برای دیدن نظری که نظریه‌های پیچیده در خصوص حقیقت را در حقوق و دادرسی کارساز نمی‌داند، بنگرید به: (S.Pardo, 2005: 332, footnote: 25).

2-1. نظریه‌ی انسجام

یکی از نظریه‌های مهم در خصوص حقیقت، نظریه‌ی انسجام¹ است که همواره رقیب سنتی نظریه‌ی مطابقت محسوب می‌شود. در این نظریه، به دلیل تردیدهایی که در مورد واقعیت و میزان دسترسی به آن مطرح شده است، به جای آن که مفهوم صدق ناظر بر واقعیت باشد و بر مبنای آن تعریف شود، وجود وضعیتی در درون خود باورها و گزاره‌ها است که حقیقت را تبیین می‌کند. بر این اساس، یک گزاره، حقیقی محسوب می‌شود، اگر در انسجام و هماهنگی با سایر باورها در یک مجموعه باشد و در غیر این صورت کاذب است. این نظریه از سوی ایده‌آلیست‌هایی پرداخته شده که به وحدت ذهن و عین قائل هستند، و معمولاً به این گروه از فلاسفه نسبت داده می‌شود (حسین‌زاده، 1382: 119).

نخست باید دید که مقصود طرفداران این نظریه، از انسجام چیست و باورها باید در چه وضعیتی باشند تا بتوان آن‌ها را منسجم و هماهنگ نامید؟

1-1-1. معیارهای معنای انسجام

برای توضیح معنای انسجام، دو رهیافت عمده پیشنهاد شده است که هر یک از آن‌ها بررسی و تبیین می‌شود.

الف) سازگاری

بر مبنای این پیشنهاد، زمانی می‌توان مجموعه‌ای از باورها و گزاره‌ها را منسجم محسوب نمود که با هم سازگاری² داشته باشند. برای مثال، دو گزاره‌ی «فرهاد حقوقدان است» و «فرهاد حقوقدان نیست»، به دلیل آن که در تناقض آشکار هستند، با یکدیگر سازگاری نداشته و منسجم به شمار نمی‌روند. در مقابل، گزاره‌ای مانند « $2+2=4$ » به این دلیل صادق است که با گزاره‌هایی دیگر در یک دستگاه حسابی سازگار و هماهنگ است (بنگرید به: فتحی زاده، 1382: 87).

بنابراین، در برخی موارد، چنانچه مجموعه‌ای از باورها یا گزاره‌ها با یکدیگر سازگار و هماهنگ بوده و یا دست‌کم ناسازگار نباشند (شمس، 1384: 114)، می‌توان

1. Coherence Theory
2. Consistency

گفت آن مجموعه، مجموعه‌ای منسجم و حقیقی است.

ب) استلزام منطقی

پیشنهاد و رهیافت دیگر برای توضیح معنای انسجام، استفاده از مفهوم استلزام منطقی¹ و یا به تعبیر منطق‌دانان مسلمان (خوانساری، 1366، ج 1: 60)، دلالت التزامی است. بر اساس این رهیافت، در میان مجموعه‌ای از گزاره‌ها و باورها، هنگامی وضعیت انسجام وجود دارد که میان آن‌ها رابطه‌ای تخلف‌ناپذیر از نوع استلزام، قابل مشاهده باشد. برای مثال، لازمه‌ی ضروری و منطقی این گزاره که «سعید زادگاه خود را به مقصد تهران ترک کرد»، این است که: «زادگاه سعید، تهران نیست». در واقع، گزاره‌هایی که چنین رابطه‌ای با یکدیگر داشته باشند، منسجم به شمار رفته و حقیقی محسوب می‌شوند. این رهیافت، به میزان قابل توجهی در مجموعه‌های هندسی و ریاضی به کار می‌آید و به سادگی بسیاری از گزاره‌های این دو دانش را تحت پوشش قرار می‌دهد (Dancy, Sosa & Steup, 2010: 773).

صرف‌نظر از انتقادهای صورت گرفته نسبت به هر یک از این پیشنهادها،² ایرادهای دیگری نیز بر این نظریه مترتب است نخست آن که، چنان‌چه انسجام گزاره‌ها را به عنوان تعریف حقیقت بپذیریم، از میان دو مجموعه‌ی منسجم، اما متضاد و متناقض کدام یک را باید حقیقی بدانیم؟ ایراد دیگر راجع به داستان‌های خیالی و دروغینی است که در نهایت انسجام و هماهنگی ساخته و پرداخته شده‌اند، در حالی که هیچ کس آن‌ها را حقیقی نمی‌داند (پی. پویمن، 1387: 84).

طرفداران نظریه‌ی انسجام، حقیقت را امری فارغ از مجموعه‌ی گزاره‌های منسجم نمی‌دانند و معتقدند که حقیقتی مستقل از آگاهی ما و روابط درونی باورها وجود ندارد (حسین‌زاده، 1382: 119). در حالی که به دشواری می‌توان چنین ادعایی را پذیرفت؛ زیرا گزاره‌ها و باورهای منسجم و هماهنگ نیز در عالم واقع

1. Logical Implication

2. به عنوان مثال در حالی که ملاک استلزام بسیار سخت‌گیرانه بوده و اساساً همه‌ی گزاره‌ها نمی‌توانند روابطی از نوع استلزام منطقی با یکدیگر داشته باشند، سازگاری ملاک بسیار ضعیفی برای سنجش مجموعه‌های منسجم تلقی شده و همه‌ی انتظارات در خصوص معنای انسجام را برآورده نمی‌کند، زیرا می‌توان گزاره‌هایی را یافت که در عین سازگاری با یکدیگر لزوماً منسجم و هماهنگ محسوب نمی‌شوند (شمس، 1384: 113 و 116؛ فتحی‌زاده، 1382: 83).

ممکن است درست یا نادرست باشند. بنابراین، نباید صرف هماهنگی و انسجام در میان گزاره‌ها را در زمره‌ی عناصر ذاتی حقیقت قرار داد؛ صدق و کذب گزاره‌ها در هر صورت، باید ناظر بر واقعیات باشد.¹

چنان‌که ملاحظه می‌شود مبانی این نظریه با ایرادهای جدی مواجه است؛ لذا نمی‌توان انسجام و هماهنگی گزاره‌ها را به عنوان مفهوم حقیقت پذیرفت. اما این امر موجب نمی‌شود که این نظریه به کلی خاصیت خود را از دست دهد. همان‌گونه که برخی طرفداران نظریه‌ی انسجام تصریح کرده‌اند، هماهنگی و انسجام موجود میان گزاره‌ها را می‌توان معیاری مناسب برای صدق آن‌ها دانست (See: Lawrence, 1992: 25). توضیح آن که نظریه‌پردازان در خصوص حقیقت، در دو محور انجام می‌گیرد: محور نخست، در پی به دست آوردن عناصر ذاتی حقیقت و تبیین مفهوم و چیستی آن است؛² در حالی که محور دوم، ملاک‌ها و معیارهایی را برای تشخیص حقیقت از خطا عرضه می‌کند (شمس، 1384: 100).³ هر چند نظریه‌ی انسجام نیز نمی‌تواند مفهوم صدق را نشان دهد، اما در برخی حوزه‌ها مانند دادرسی، ملاک و معیار خوبی برای تشخیص حقیقت و صدق است. معیار بودن نظریه‌ی انسجام به طور خاص در دادرسی‌ها بررسی می‌شود.

2-1-1. معیار انسجام و کاربرد آن در دادرسی

ماهیت برخی از موضوعات قضایی به‌گونه‌ای است که فرصت و امکان برخورد مستقیم با واقعیت را از دادرسی می‌ستانند. دین یا تعهدی در گذشته ایجاد شده، خسارتی به بار آمده، مفاد قراردادی نادیده گرفته شده و مانند آن. در زمان طرح دعاوی مذکور، معمولاً به جز پاره‌ای اطلاعات، شواهد و اسناد، واقعیت مستقلی در دسترس قاضی نیست. تحقق چنین موضوعاتی در ظرف زمانی گذشته از یک‌سو، و اعتباری بودن بخش عمده‌ای از تأسیسات حقوقی از سوی دیگر، مؤید آن است که احراز مطابقت با واقع، در بسیاری از دعاوی با دشواری مواجه خواهد شد. ضمن آن‌که،

1. برای دیدن ایرادهای وارد بر این نظریه و شرح تفصیلی آن‌ها بنگرید به: حسین زاده، 1382: 121 به بعد؛ رندل و باکلر، 1363: 138.

2. The Concept of Truth
3. Criterion of Truth

در پرونده‌های مهم و پیچیده به دلیل تحریف واقعیت و عدم ثبت و ضبط دقیق آن و برخی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی موجود در قلمرو ملی و یا بین‌المللی (دلاوری، 1388: 158)، یافتن حقیقت و اتخاذ تصمیم بر مبنای آن دشوار است. نتیجه آن که، واقعیت به میزانی که در اختیار دانشمندان علوم طبیعی و تجربی قرار دارد، همواره و به آسانی در دسترس قاضی نمی‌باشد.

به دلیل وجود چنین دشواری‌هایی است که نظریه‌ی انسجام به عنوان معیاری ارزشمند برای کشف حقیقت و احراز مطابقت با واقع مطرح می‌گردد.

ادله‌ای که در علم حقوق، به ادله‌ی غیرمستقیم مشهورند مانند امارات و اقرار ضمنی، به جهت ماهیت و سازوکاری که در اثبات موضوعات دارند، نمونه‌های مناسبی هستند که کاربرد معیار انسجام در کشف حقیقت قضایی را به خوبی نشان می‌دهند. فرض کنید دادرس، این واقعیت را که مدعی، پیش از طرح دعوا از مدعی‌علیه تقاضای وام نموده است، قرینه و اماره‌ای بر بدهکار نبودن مدعی‌علیه بداند (ناصری، بی‌تا: 291). نتیجه‌ای که از این اماره‌ی قضایی گرفته شده است، مجموعه‌ای از گزاره‌ها را به ترتیب زیر تشکیل می‌دهد:

خواهان، مدعی بستانکار بودن از خواننده است.

خواهان، پیش از این، از خواننده تقاضای وام نموده است.

انسان متعارف و معقول، از بدهکار خود تقاضای وام نمی‌کند؛ به‌ویژه آن که

میزان طلب و وام مورد درخواست یکی باشد.

چنان‌که معلوم است هماهنگی، سازگاری و توافق موجود میان گزاره‌های مذکور، دادرس را قانع کرده که طلب و دینی در واقع و نفس‌الامر وجود ندارد. شایان ذکر است که ماده‌ی 1353 قانون مدنی فرانسه نیز سازگار و موافق بودن قرینه‌ها را از ویژگی‌های اصلی امارات قضایی دانسته است. دادرس، سازگاری میان گزاره‌ها را با توجه به عرف و غلبه‌ی موجود در روابط مردم و هم‌چنین اطلاعات خود، تشخیص می‌دهد.

هم‌چنان‌که آورده شد، استفاده از مفهوم استلزام منطقی نیز یکی دیگر از مشخصه‌های مجموعه‌ی منسجم است. این وضعیت به وضوح، در دلیلی مانند اقرار ضمنی قابل مشاهده است. به عنوان مثال، در دعوای مطالبه‌ی وجه نقد، اگر خواننده

در مقام پاسخ اظهار دارد که: «وجه مورد ادعای خواهان را قبلاً به وی پرداخت نموده است»، ضرورتاً چنین گزاره‌ای به دست می‌آید که: «خواننده، اصل وجود دین را پذیرفته است» (بنگرید به: حسینی مراغی، 1418، ج 2: 643).

بنابراین و بر اساس آن چه گفته شد، هر چند نمی‌توان مفهوم حقیقت را صرف منسجم بودن باورها و گزاره‌ها دانست، اما در مواردی می‌توان انسجام و هماهنگی میان گزاره‌ها را ملاکی برای یافتن حقیقت (مطابقت با واقع) در نظر گرفت. بخشی از موضوعات قضایی و پاره‌ای از ادله‌ی اثباتی دعوا نیز به راحتی در قالب این نظریه قرار گرفته و توجیه می‌شوند.¹

3-1. نظریه‌ی عمل‌گرایانه

عمل‌گرایی پراگماتیسم² جریانی بحث‌برانگیز در حوزه‌ی مکاتب فکری و فلسفی است که بسیاری از بخش‌ها و ارکان زندگی بشر مانند سیاست، فلسفه، حقوق و مذهب را تحت تأثیر قرار داده است. شاید مشهورترین آموزه‌ی پراگماتیسم، نظریه‌ی این مکتب در خصوص مفهوم حقیقت باشد. به رغم آن‌که، قرائت‌ها و روایت‌های متفاوتی در مورد نظریه‌ی صدق پراگماتیستی وجود دارد (دورانت، 1376: 24-25؛ فروغی، 1360: 267-269؛ احمدی، 1382: 180)، ساده‌ترین برداشت را می‌توان این‌گونه بیان نمود که یک گزاره تنها هنگامی صادق است که در عمل دارای سود و مصلحت باشد. حقیقت چیزی جز سودمندی در عمل نیست (جیمز، 1375: 133) و عبارت از آن چیزی است که مصالح و منافع ما را برآورده می‌کند؛ به دیگر سخن، حقیقت هر آن چیزی است که اعتقاد به آن برای ما بهتر است (اسکفلر، 1366: 145 و بعد). بر اساس این نظریه، باورهای صادق را نباید به منزله‌ی بازنمودهای دقیق از واقعیت به شمار آورد، بلکه باورها و گزاره‌های صادق، همان‌هایی هستند که در عمل، کارا، مفید و به مصلحت باشند³ (رورتی، 1996: 166).

1. در پرونده‌های کیفری و حتی حقوقی، اظهارات ضد و نقیض و عدم وجود انسجام در میان اظهارات متهم و یا خواننده، گاهی از اسباب مهم محکومیت بوده و به همین جهت وکلا و متهمان تلاش می‌کنند اظهارات و دفاعیات خود را به صورت منسجم و هماهنگ بیان کنند تا قاضی را نسبت به صدق و حقانیت دعوی خود متقاعد سازند.

2. Pragmatictheory

3. این نظریه با تحلیل اقتصادی حقوق نیز ارتباط می‌یابد. نگرش اقتصادی به حقوق، اساساً قواعد و نهادهای حقوقی را با محک «کارایی اقتصادی» ارزیابی می‌نماید؛ بدین معنی که در چنین رویکردی اعتبار قانون و رأی

آیا چنین نظریه‌ای را می‌توان به عنوان مفهوم حقیقت در دادرسی‌ها پذیرفت؟ رأی قاضی به عنوان تجلی و عصاره‌ی جریان دادرسی، طبعاً و تبعاً دربردارنده‌ی سود و زیان است؛ مصلحت و منفعت اصحاب دعوا، دادگستری، جامعه، حکومت و ... کم یا زیاد می‌تواند تحت تأثیر آراء محاکم قرار گیرد.¹ همین امر موجب می‌شود تا حقوق دادرسی، محل مناسبی برای طرح و رشد نظریه‌ی عمل‌گرایانه باشد؛ تا آن جا که برخی بر این عقیده‌اند «پراگماتیسم فرضیه‌ی کاری صریح اکثر حقوقدانان [و قضات] خوب است» (بنگرید به: رورتی، 1990: 149 به بعد).

بنا بر آن چه گفته شد، چنانچه یک قاضی تعریف عمل‌گرایانه از حقیقت را مبنای کار خود قرار دهد، دیگر ضرورتی به احراز تک تک وقایع نمی‌باشد؛ کافی است مصالح و زیان‌هایی را که از حکم ناشی می‌شوند، سنجیده و رأیی صادر کند که در عمل بیشترین سود و مصلحت در آن لحاظ شده باشد. موضوع دیگر آن‌که، منافع و مصالح اموری نسبی هستند و هر دعوا در این خصوص اقتضای خاص خود را دارد؛ لذا چندان نمی‌توان با اصول ثابت و لا یتغیر قضاوت نمود. این دادرسی است که باید در هر مورد مصلحت برتر را ارزیابی نموده و در رأی خود لحاظ کند؛ وی در این امر، چندان نمی‌تواند در چارچوب قواعد و اصول باقی بماند. خصلت اصلی‌گریزی در قضاوت‌های پراگماتیستی سبب می‌شود گاهی به رغم منطبق نبودن رأی با اصول حقوقی، آن رأی، به دلیل دربرداشتن سود و فایده‌ی عملی، ارزش و منزلت بسیاری بیابد (See: Posner, 2009: 346).

واقعیت آن است که مصلحت‌گرایی و توجه به سود و زیان ناشی از حکم، کم و بیش، درست یا غلط، در میان قضات رایج بوده و اغلب به صورت پنهانی و بدون آن

دادگاه، تا حد بسیاری به درجه‌ی کارایی و سودمندی اقتصادی آن بستگی دارد (برای آگاهی بیشتر از مفهوم «کارایی اقتصادی» و سایر مفاهیم مرتبط با آن بنگرید به: بادینی، 1382: 102 به بعد؛ و نیز برای آشنایی بیشتر با تحلیل اقتصادی دعاوی و حقوق شکلی، بنگرید به: حبیبی، 1389). باید توجه داشت که در مفهوم کارایی اقتصادی، به حداکثر رساندن مطلوبیت، فایده و ثروت در معنای خاص اقتصادی آن مدنظر است؛ در حالی که آن‌چه پراگماتیست‌ها از آن به عنوان لحاظ کردن سود و فایده‌ی عملی یاد می‌کنند، معمولاً گستره‌ی وسیع‌تری از اقتصاد را در بر می‌گیرد.

1. برای مثال می‌توان به حکمی قدیمی از دیوان عالی ایالات متحده آمریکا اشاره نمود که در آن برده‌ای در اثبات آزادی خود از طریق قانون ناکام ماند و دادگاه علیه او رأی داد. بسیاری این تصمیم دیوان عالی را دلیل اصلی جنگ داخلی آمریکا می‌دانستند (رورتی، 1990: 158).

که در رأی آورده شود، مورد توجه قرار می‌گیرد.¹ اما این پرسش هم‌چنان باقی است که آیا می‌توان لحاظ کردن فایده و مصلحت عملی را مرادف با حقیقت دانست؟

نظریه‌ی عمل‌گرایانه در مورد مفهوم حقیقت، از منظر فلسفی با انتقادهای بسیاری مواجه شده است که پرداختن به تمامی آن‌ها در حیطه و حوصله‌ی این نوشتار نیست (بنگرید به: شمس، 1384: 120؛ خسروپناه، 1379: 134 به بعد). صرفاً یک ایراد که شاید مهم‌ترین چالش فراروی این نظریه باشد، آورده می‌شود. آن‌چه مبانی این نظریه را با اشکال مواجه کرده، خلط میان صدق و توجیه است. گاهی داشتن یک باور، متضمن آثار و لوازمی سودمند است؛ در این صورت پذیرش آن باور، موجه محسوب می‌شود با این تذکر که وجود فایده و سود عملی، لزوماً صدق آن باور را تضمین نمی‌کند. به عنوان مثال، اگر فرد به سلامت خود باور داشته باشد، زندگی را با نشاط و همراه با لذت ادامه خواهد داد، اما پذیرفتن چنین باوری به رغم داشتن فایده‌ی عملی، به معنای صادق بودن آن باور نیست؛ چرا که ممکن است این فرد واقعاً به سخت‌ترین بیماری‌ها مبتلا باشد. در واقع، عقیده‌ی طرفداران این نظریه در خصوص مفهوم حقیقت، ماهیتاً گونه‌ای توجیه است که «توجیه مصلحت‌آمیز» یا «توجیه پیامدی»² خوانده می‌شود (اوریت و فیشر، 1389: 5).

این که به هنگام اتخاذ تصمیم، صرفه‌ی عملی نیز لحاظ شود، محل ایراد نیست؛ اشکال زمانی است که منفعت و صلاح عملی، عین حقیقت قلمداد شود. هرچند حقیقت و توجیه می‌توانند با هم مرتبط باشند (Audi, 2005: 234)، اما هیچ‌کدام نباید و نمی‌توانند به جای دیگری بنشینند.

ایراد خلط میان صدق و توجیه چنان قوی به نظر می‌رسد که گاهی طرفداران نظریه‌ی عمل‌گرایانه به ناچار و برای رهایی از این ایراد، دخالت حقیقت و صدق را در

1. در مواردی بسیار نادر، قضات در رأی خود به رعایت سود و مصلحت تصریح می‌کنند. یک دادگاه آلمانی (1980) در دعوایی با زمینه‌ی تعارض قوانین و در حوزه‌ی حقوق بین‌الملل خصوصی، برای رد قانون ایران و عدم اعمال آن در موضوع دعوا، از جمله چنین استدلال کرده است که به کار بردن قانون ایران سبب می‌شود به صندوق کمک‌های اجتماعی آلمان، هزینه‌هایی تحمیل شود و بر این اساس، صلاحیت قانون ایران را در موضوع دعوا رد کرده است (به نقل از: پروین: 1378، ج 24: 273).

2. Consequential Justification

ماهیت معرفت انکار می‌کنند. ریچارد رورتی، پراگماتیست آمریکایی در این خصوص معتقد است: «پژوهش و توجه هدف‌های مشترک بسیاری دارند، اما فاقد هدفی فراتر به نام صدق، می‌باشند ... ما به چنین هدفی نیاز نداریم که در این کار به ما کمک کند» (رورتی، 1994: 85).

بر اساس آن چه گفته شد، نظریه‌ی پراگماتیست‌ها در مورد مفهوم حقیقت، از مبانی منطقی قابل دفاعی برخوردار نیست؛ اما این بدین معنی نیست که در تصمیم‌های قضایی نباید به مصالح و مضار ناشی از حکم، بی‌توجه ماند. نتیجه آن که می‌توان گفت: اولاً، مصلحت‌گرایی قضات، به تکلیف آنان در کشف حقیقت (عینی)، ارتباطی ندارد؛ و ثانیاً، تا جایی که مجموعه‌ی هر نظام حقوقی اجازه دهد و رعایت مصلحت با قاعده‌ی آمره‌ای برخورد پیدا نکند، می‌توان قاضی را در رعایت منافع عملی اشخاص و جامعه مختار دانست.³

2. قیود و اقسام حقیقت

برای حقیقت، برخی قیود و تقسیمات برشمرده‌اند. در نوشته‌های حقوقی، گاهی حقیقت را به حقیقت نسبی و مطلق، شکلی و ماهوی، قضایی و واقعی و مانند آن تقسیم و مقید می‌کنند (21: 1998, Le masson; 28: 2001, الندای، 83 و 145). وجود این قیودها و تقسیمات متفاوت و متعدد، معمولاً برای بیان این معنی است که حقیقتی که در جریان دادرسی به دست می‌آید (حقیقت قضایی)، با حقیقت واقعی و محض متفاوت است. در واقع، اساس مقید کردن حقیقت، به نسبی و قضایی و امثال آن، در این واقعیت ریشه دارد که رسیدن به حقیقت محض، یقینی و تمام عیار در دادرسی‌ها، تقریباً غیرممکن است. از آن جا که دست قاضی از چنین حقیقتی کوتاه است، آن چه دادرس به آن دست می‌یابد و مأمور کشف آن است، حقیقت قضایی نامیده می‌شود.⁴

3. اغلب و به طور رسمی به قضات توصیه می‌شود که وظیفه‌ی سنگین کشف حقیقت را بدون در نظر گرفتن مصلحت‌ها و ضرورت‌ها به انجام برسانند؛ زیرا، فرض بر این است که قانون‌گذار به هنگام وضع قانون، منافع و مصالح را لحاظ کرده است. یکی از عللی که موجب می‌شود مصلحت‌گرایی قضات در رأی آن‌ها ظاهر نشود، همین امر است.

4. برخی نویسندگان با تمایز نهادن میان صدق هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی حقیقت مورد نظر در دادرسی‌ها را حقیقتی می‌دانند که توسط قاضی ادراک می‌شود (Ontological/Epistemological Fact)

باید توجه داشت که چنین مبنا و اساسی برای تقسیم حقیقت و مقید ساختن آن، به لحاظ تحلیلی با اشکال مواجه است. توضیح آن که محدودیت‌ها و موانع تحصیل حقیقت، مختص دادگاه و دادرس نیست؛ امروزه رویکرد کلی در معرفت‌شناسی آن است که حقیقت مطلق، شکاری است که با هر تیر و توری به دام نمی‌افتد (بنگرید به: یثربی، 1386: 148 به بعد). این امر که حقیقت محض به دشواری به دست می‌آید، به حدود توانایی بشر و محدودیت‌های ذاتی او مربوط است و کمابیش در تمامی علوم جریان دارد. اگر به بهانه‌ی در دسترس نبودن حقیقت مطلق در دادرسی، قیدهایی چون قضایی و نسبی را به آن بیفزاییم، مانند آن است که در علوم شیمی و فیزیک نیز حقایق را به شیمیایی و فیزیکی مقید نماییم. بنابراین، در دادرسی‌ها نیز همانند معرفت‌شناسی و سایر حوزه‌های دانش، درست‌تر و بهتر آن است که حقیقت خالی از هر گونه قیدی به کار برده شود. افزون بر ایراد مبنایی فوق، به کارگیری عبارت حقیقت قضایی و نسبی در دادرسی‌ها، عملاً خطر ایجاد دگرگونی و کاستی در مفهوم حقیقت را نیز به دنبال دارد که در خصوص آن سخن خواهیم گفت.

با این همه و با وجود ایرادهایی که مقید کردن حقیقت به دنبال دارد، ترکیب‌هایی مانند حقیقت شکلی، نسبی، قضایی و یا ماهوی در نوشتارهای حقوقی بسیار ملاحظه می‌شود. بنابراین، باید دید مقصود از استعمال چنین عباراتی دقیقاً چیست و تا چه حد می‌توان آن‌ها را پذیرفت؟

حقیقت قضایی به دو دلیل عمده می‌تواند از حقیقت ماهوی فاصله گرفته و جدا شود: نخست آن که، فرآیند اثبات دعوا و کشف حقیقت در دادگاه باید در چارچوب مقررات شکلی و اصول حقوقی صورت گیرد. برای مثال، یک سند یا یک دلیل خاص را نمی‌توان با نقض حریم خصوصی اشخاص به دست آورده و در اثبات دعوا از آن استفاده نمود؛ و یا اقرارهای تحت اکراه و اجبار، نمی‌توانند مبنای رأی قاضی را تشکیل دهند؛ هرچند این‌گونه نیست که تمامی اقرارهای به دست آمده از طریق شکنجه، الزاماً کاذب باشند. (S.Summers, 1999: 500)

در واقع، در اثبات دعاوی، تمامی قواعد آمره و تشریفات قانونی و شکلی در جهت به کارگیری و اداره‌ی ادله باید رعایت شود؛ این قواعد گاهی در راه احراز وقایع

و طبیعتاً چنین حقیقتی با آن‌چه واقعاً موجود است، متفاوت خواهد بود. همین تمایز است که زمینه را برای رقابت دو نظریه‌ی حقیقت عینی و حقیقت قضایی فراهم می‌کند (Zhang and Walton, 2010: 106-107).

و کشف حقیقت ایجاد مانع می‌نمایند.

دلیل و مبنای دیگر برای تقسیم حقیقت به قضایی و غیرقضایی، امکان یا عدم امکان ارائه و تحصیل دلیل از سوی دادرس است (محسنی، 1387: 295)؛ اگر دادرس در تحصیل دلیل و اثبات دعوا نقشی فعال و اختیاراتی وسیع داشته باشد، حقیقت به دست آمده، حقیقت مطلق و ماهوی بوده و چنانچه قاضی در برابر اصحاب دعوا منفعل باشد، حقیقت کشف شده، قضایی و شکلی و نسبی است.¹ چنانچه مقصود از حقیقت قضایی، این باشد که برای کشف آن باید تمامی قواعد امره و تشریفات شکلی رعایت شود، این تقسیم از آن جا که مفهوم حقیقت را تغییر نمی‌دهد، بدون ایراد است. در این صورت حقیقت دارای همان مفهوم مطابقت با واقع است که بنا به ملاحظاتی برای به دست آوردن چنین مفهومی از هر وسیله و شیوه‌ای استفاده نمی‌شود (بنگرید به: سنهوری، 1998، ج 2: 14; kapitein; Prakken; Verheij, 2009: 128).

اما اگر حقیقت بر مبنای فعال یا منفعل بودن قاضی در تحصیل دلیل² و اثبات دعوا به قضایی و نسبی مقید شود؛ خواه ناخواه مفهوم آن دچار تغییر و تحریف خواهد شد. گویا هنگامی که دادرس منفعل است، برآیند ادله‌ی ارائه شده از سوی طرفین، تصویری را برای قاضی آشکار می‌سازد؛ این تصویر هر چه هست، فاقد تمام یا برخی عناصر مفهومی حقیقت است.

مقید ساختن حقیقت با این نحوه‌ی نگرش، در نهایت می‌تواند منجر به روی گردانی از مفهوم حقیقت شده و دادرسی را از مسیر اصلی خود منحرف نماید. بر این اساس حقیقت قضایی دارای ظاهری مبدل است که با ایجاد تغییر در شکل و ماهیت حقیقت مطلق، تصویری مجازی از حقیقت را به دست می‌دهد. پی‌ریز تولیدان قاضی دادگاه فدرال سوییس، در مقاله‌ی حقیقت، عدالت و آیین دادرسی مدنی این گونه می‌نویسد: «حقیقتی که آیین دادرسی مجاز به دستیابی آن است، از ماهیت

1. یکی از پیامدهای غیرمنطقی پذیرش این مبنا آن است که اگر دادرس منفعل به استناد اقرار حکم کند، به حقیقت نسبی و شکلی دست یافته، اما اگر قاضی فعال و دارای اختیار رأی خود را مستند به اماره‌ی قضایی نماید، به حقیقت مطلق و جامع رسیده است؛ در حالی که، دلالت اقرار بر واقعیت، بیشتر و قاطع‌تر از دلالت اماره‌ی قضایی است.

2. برای دیدن نظری که تحصیل دلیل را در دادرسی‌های مدنی و برای کشف حقیقت مجاز می‌داند (بنگرید به: پوراستاد، 1389، ج 4: 99-119).

نسبی برخوردار و در حدود و ثغور نسبتاً تنگ و باریکی محدود است ... این حقیقت فقط جنبه صوری و تصنعی دارد، این حقیقت می‌تواند جایگزین حقیقت مطلق که غیر قابل دسترس است، گردد. سخن بر سر یک حقیقت قانونی و قضایی است؛ یک حقیقت تقریبی؛ یک حقیقت عملی؛ در یک کلام یک حقیقت قابل دسترس و مؤثر در نوع و طبقه و هم تراز خودش، بنابراین نباید جز این توقع دیگری داشت» (به نقل از: پورااستاد، 1389: 174).

ظاهر این سخنان، به ویژه، صوری و تصنعی خواندن حقیقت نشان می‌دهد که حقیقت قضایی مورد بحث، به لحاظ مفهومی چنان دچار تغییر و دگرگونی شده که می‌توان گفت این نوع حقیقت بیشتر بافتنی است تا یافتنی؛ در حقیقت قضایی آن‌سان که گفته می‌شود، واقعیت و حقیقت به جای آن که کشف و بازنمایی شود، از سوی قاضی و یا یک طرف دعوا¹ اداره و اختراع می‌شود.

بنابراین، اگر وجود قیدهای گوناگون بر حقیقت، منجر به روی گردانی از مفهوم آن شده و باعث تغییر در معنای آن شود، به هیچ وجه پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد؛ حقیقت به معنای مطابقت با واقع است و دادرسی نیز اگر مأمور کشف حقیقت است، باید بی‌کم و کاست و بدون تحریف، همین معنا را دنبال کند.²

3. ضمانت اجرای عدم کشف حقیقت در دادرسی

قاضی هنگامی می‌تواند مأموریت خود مبنی بر کشف حقیقت را تحقق بخشد که ضمن آشنایی با این مفهوم، برای دستیابی به حقیقت ابزار کافی و مناسب نیز در اختیار داشته باشد؛ ضمن آن که باید نظارت‌ها و ضمانت‌اجراهای مؤثری در خصوص اقدامات وی وجود داشته باشد. بر این اساس و با وجود آن که هدف اصلی نوشتار حاضر تبیین معنی و مفهوم حقیقت در دادرسی است، به ابزار کشف حقیقت و ضمانت‌اجراهای مقرر برای تحقق این هدف نیز اشاره‌ای گذرا می‌شود؛ با این توضیح

1. به دلیل نقش اساسی که به طور سنتی، اظهارات اصحاب دعوا در دادرسی‌های مدنی دارد، برخی نویسندگان از رسیدگی‌های مدنی به «داستان‌سرایی» یاد کرده‌اند. صرف اظهارات اصحاب دعوا به داستانی ساختگی می‌ماند که ممکن است در عالم واقع حقیقت نداشته باشد (بنگرید به: انصاری، 1385: 294).

2. این دیدگاه را می‌توان با مبانی فقهی نیز هم‌سو و سازگار دانست: «بر اساس تبادل از کلمه‌ی حق و عدل در حقوق اسلامی، هدف شرعی، دستیابی به حقیقت واقعی است و با توجه به این هدف تفکیکی بین حقیقت واقعی و قضایی وجود ندارد» (خورسندیان، 1380: 37).

که ضمانت‌اجراها، عمدتاً در راستای به کارگیری ابزار کشف حقیقت هستند. قانون‌گذار ایران در ماده‌ی 199 قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی،¹ برای کشف حقیقت دو ابزار مهم در اختیار قاضی قرار داده است: نخست ادله‌ی اثبات دعوا که ارایه و استناد به آن‌ها عمدتاً وظیفه‌ی اصحاب دعوا بوده و گاه خود قاضی نیز رأساً در به کارگیری آن‌ها مجاز است؛ و دوم، به تعبیر این ماده «هرگونه تحقیق یا اقدامی» است که افزون بر ادله، برای کشف حقیقت لازم باشد.

صرف نظر از کافی و مناسب بودن یا نبودن این ابزارها، نگاهی به شیوه‌های شکایت و اعتراض به آراء در قانون یاد شده، این موضوع را آشکار می‌سازد که عمده‌ی جهات تجدیدنظر، فرجام و اعاده‌ی دادرسی، مربوط به ادله‌ی اثباتی و اقدامات تحقیقی است. برای مثال، بندهای «الف»، «ب» و «ج» ماده‌ی 348 قانون مذکور، بی‌اعتباری ادله‌ی ابرازی یا عدم توجه به آن‌ها را از جهات تجدیدنظر دانسته و بند 5 ماده‌ی 371 همین قانون، به صراحت ناقص بودن تحقیقات و بی‌توجهی به دلایل را از موجبات نقض فرجامی دانسته است. بندهای 5، 6 و 7 ماده‌ی 426 این قانون نیز بی‌اعتباری یا مکتوم بودن ادله و یا به کار بردن حيله و تقلب در امور موضوعی که موجب انحراف دادگاه از حقیقت شود را از جهات اعاده‌ی دادرسی برشمرده است. واخواهی و اعتراض ثالث نیز عمدتاً از همین منظر قابل توجیه و تأییدند؛ زیرا باید دلایل غایب و ثالث را شنید و سنجید تا به این اندیشه‌ی پرسابقه و قدیمی جامه‌ی عمل پوشانید که حقیقتی در دادرسی مطلوب و معتبر است که با استماع اظهارات و بررسی دلایل طرف‌های دعوا به دست آید. بدین ترتیب، ادعای گزافی نخواهد بود اگر گفته شود بخش عمده‌ای از راه‌های اعتراض به رأی، در کشف و دست‌یابی به حقیقت در امور موضوعی دعوا ریشه دارند (محسنی، 1387: 296).

باید افزود که تقصیر و اشتباه قاضی در نپذیرفتن یا ترتیب اثر ندادن به ادله و خودداری از انجام تحقیقات لازم برای کشف حقیقت، می‌تواند مسؤولیت مدنی و انتظامی او را نیز در پی داشته باشد.²

1. «در کلیه‌ی امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد».

2. از جمله بنگرید به: اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی و ماده‌ی 58 قانون مجازات اسلامی و بند 5 ماده‌ی

4. نقش عوامل نامطلوب در کشف حقیقت توسط دادگاه

امروزه دادگستری‌ها با دشواری‌های بسیاری مواجه‌اند؛ سهم و نقش این عوامل را در جریان کشف حقیقت در دادگاه‌ها نمی‌توان نادیده انگاشت. یکی از این مشکلات و شاید مهم‌ترین آن‌ها، فراوانی ورودی پرونده‌ها و فرصت اندک قضاات برای رسیدگی به دعوا است. پرداختن به این موضوع می‌تواند در تبیین آن چه از آن با عنوان حقیقت قضایی یاد می‌شود، مؤثر باشد.

نبود فرصت و فراغت کافی برای رسیدگی به دعاوی که از فراوانی پرونده و تعداد اندک قضاات ناشی می‌شود، دست‌کم به دو صورت می‌تواند بر انتخاب یکی از نظریه‌های حقیقت و یا جریان کشف حقیقت مؤثر باشد:

الف) فرصت ناکافی برای رسیدگی به دعوا موجب می‌شود تا به طور طبیعی قاضی نسبت به پذیرش نظریه یا مفهومی از حقیقت تمایل داشته باشد که در صورت پیروی از آن، رسیدگی در مدت زمان کمتری پایان می‌یابد. این در حالی است که ممکن است آن نظریه یا مفهوم دارای ایراد اساسی باشد. برای مثال، چنان چه در پرونده‌ای، قاضی مبنای کار خود را برای کشف حقیقت، نظریه‌ی انسجام یا پراگماتیسم قرار دهد، ممکن است در همان جلسه بتواند ختم رسیدگی را اعلام نماید؛ در حالی که اگر مفهوم مطابقت با واقع را مبنای کار خود قرار دهد، احتمالاً به منظور رسیدگی و تحقیق بیشتر، ناگزیر از تجدید جلسه باشد؛ هم‌چنان که عکس این فرض را نیز می‌توان تصور نمود.

ب) موضوع مهم‌تر این که، تعدد و فراوانی بیش از اندازه‌ی پرونده‌ها، به‌ویژه اگر چنین مشکلی دیرپا و مزمن باشد، دغدغه‌ی اصلی دادرس را به هرچه سبک‌تر کردن این بار از دوش دادگاه بدل می‌کند؛ به‌گونه‌ای که دادرس، صرف نظر از این که کدام مفهوم و نظریه را انتخاب کند، دیگر نمی‌تواند در اندیشه‌ی حقیقت باشد و بیشتر در پی دستاویزی برای مختومه کردن پرونده است.

بنابراین، وجود عوامل نامطلوب مانند کثرت ورودی پرونده‌ها و فرصت اندک قضاات برای رسیدگی و کشف حقیقت، می‌تواند در انتخاب نظریه و مفهوم حقیقت مؤثر باشد و هم‌چنین پرداختن به اصل مقوله‌ی حقیقت توسط قضاات را صرف نظر از

وجود نظریه‌های متعدد و متفاوت، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

5. نسبت حقیقت و عدالت

پرسش این است که آیا عدالت می‌تواند قیدی برای مفهوم حقیقت باشد؟ اساساً چه نسبتی میان این دو مفهوم وجود دارد؟ از برخی نوشته‌ها چنین برمی‌آید که گویا حقیقت و عدالت را می‌توان مفهوماً یکسان دانست و آن‌ها را به جای یکدیگر به کار برد. بدین توضیح که گاهی حقیقت در حقوق با امر عادلانه مترادف دانسته شده است¹ (دلوری، 1388: 152)؛ برخی نویسندگان نیز اگرچه حقیقت و عدالت را مترادف نمی‌دانند، اما این دو را به لحاظ مفهومی تا حد بسیاری وابسته و مقید به یکدیگر تلقی کرده‌اند (تدین، 1388: 29). به گونه‌ای که برای دانستن مفهوم حقیقت در دادرسی باید در فهم معنای عدالت کوشا بود و دست‌کم این که هرگونه تغییر در موضع‌گیری نسبت به عدالت، دگرگونی در اتخاذ موضع نسبت به مفهوم حقیقت را نیز در پی خواهد داشت (پورزند، 1380: 17). در خصوص نسبت و رابطه‌ی میان حقیقت و عدالت، آن‌چه محل اختلاف نمی‌باشد، آن است که کشف حقیقت، زمینه‌ی مناسبی برای تحقق عدالت است (Laudan, 2006: 2). اصولاً برای اجرای عدالت باید بدانیم که در حقیقت چه اتفاقی رخ داده است. موضوع دیگر آن‌که، وجود تمامی و یا دست‌کم بسیاری از شرایط تحصیل صدق و حقیقت، برای رعایت عدالت نیز ضروری‌اند (سروش، 1386: 9). اصول و تشریفات که در دادگاه‌ها رعایت می‌شوند، مانند حق داشتن وکیل، اتخاذ تصمیم بر اساس نظر کارشناسان و تکیه بر قراین علمی، لزوم رعایت اصل تناظر و حق دفاع، ضمن آن که برای دست یافتن به حقیقت در موضوع دعوا به کار می‌روند، برای اجرا و تحقق عدالت نیز ضروری‌اند؛ دادرسی‌ای که در آن اصحاب دعوا از حق داشتن وکیل و حق دفاع برخوردار نباشند، نه تنها عادلانه نمی‌باشد، بلکه از این دادرسی نیز نمی‌توان امیدی به کشف حقیقت داشت.

با این وجود، حقیقت و عدالت نه به لحاظ معنایی مترادف‌اند و نه حتی عناصر مفهومی آن‌ها وابسته و مقید به یکدیگر است. بدین معنی که با در نظر گرفتن

1. اگرچه به صورت مطلق به چنین ترادفی حکم شده، اما می‌توان این امر را بیشتر ناظر بر امور حکمی دانست تا امور موضوعی و آن‌چه در اثبات دعوا با آن مواجه هستیم.

مفهوم عدالت نمی‌توان به تعریف حقیقت دست یافت. اساساً این‌گونه نیست که با تغییر مبانی نظری مفهوم عدالت، در عناصر مفهومی حقیقت نیز تغییر ایجاد شود. بنابراین، به رغم ارتباطها و هم‌پوشانی‌هایی که این دو مفهوم با همدیگر دارند، گره زدن سرنوشت آن‌ها به یکدیگر، از لحاظ معنایی درست نیست. به عبارت دیگر، برای تعریف حقیقت نمی‌توان از در عدالت وارد شد، زیرا اهداف، شیوه‌ها و مبانی نظریه پردازی در باب عدالت متفاوت از مبانی نظریه پردازی در مورد حقیقت بوده و عدالت با هر ریشه و مفهومی، به تنهایی نمی‌تواند تعیین‌کننده‌ی معنای حقیقت و قیدی برای آن باشد.

برآمد

مهم‌ترین نتایج این نوشتار را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- 1- مفهوم حقیقت را باید در فلسفه و معرفت‌شناسی جست‌وجو نمود. این امر بیانگر پیوند و ارتباط عمیق حقوق و این حوزه‌ی فلسفی است.
- 2- به‌رغم وجود نظریه‌های متعدد و متفاوت در خصوص مفهوم حقیقت، تعریف حقیقت به مطابقت گزاره با واقع (نظریه‌ی مطابقت)، نظریه‌ای موجه و قابل پذیرش بوده و با اقبال بیشتر و ایراد کمتری مواجه است.
- 3- نظریه‌ی انسجام که معتقد است، هماهنگی درونی گزاره‌ها، صرف‌نظر از واقعیت، مفهوم حقیقت را تشکیل می‌دهد، برای احراز صدق بسیاری از موضوعات قضایی، معیاری مناسب است. ادله‌ی غیر مستقیم، مانند امارات، نمونه‌های بارزی هستند که از طریق نشان دادن مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم و هماهنگ، قاضی را در کشف حقیقت راهنمایی می‌کنند.
- 4- به‌رغم آن‌که، نظریه‌ی مکتب پراگماتیسم در باب مفهوم حقیقت، با نقدها و ایرادهای جدی مواجه شده و اساساً نسبت به بازنمایی وقایع عینی بی‌توجه است، اما در مقام توجیه نمی‌توان نقش پیدا و پنهان مصلحت‌گرایی و عمل‌گرایی در ذهن و بیان قضات را انکار نمود.
- 5- دادرس به دنبال کشف حقیقت به معنای فلسفی آن (مطابقت با واقع) است، اما محدودیت‌ها، الزامات و ابزار خاص جست و جوی واقع در دادرسی، همواره اجازه نمی‌دهد که وی آزادانه به دنبال کشف واقع باشد. به همین جهت گاهی آن‌چه پس از فرایند دادرسی به عنوان واقع یا حقیقت به دست می‌آید، با قیدهایی مانند قضایی و یا نسبی همراه می‌شود. اما این به معنی عدم انطباق حقیقت قضایی با حقیقت فلسفی و یا لزوماً مغایرت آن‌ها نمی‌باشد. بنابراین، مقید ساختن حقیقت به نسبی، و قضایی، شکلی و ... اگر موجب دگرگونی در مفهوم و ماهیت حقیقت شود؛ که گاهی چنین است، نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد.

فهرست منابع

- احمدی، بابک، *واژه‌نامه فلسفی مارکس*، تهران: مرکز، چاپ نخست، 1382.
- ارسطو، *مابعدالطبیعه (متافیزیک)*، برگردان: محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، چاپ دوم، 1385.
- اسکفلر، اسرائیل، *چهار پراگماتیست*، برگردان: محسن حکیمی، تهران: مرکز، چاپ نخست، 1366.
- انصاری، باقر، «*ابهام حقوقی و تأثیر آن بر تصمیم‌گیری‌های قضایی*»، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، شماره‌ی 43، بهار و تابستان 1385.
- اوریت، نیکلاس و فیشر، الیک، *نگاهی انتقادی به معرفت‌شناسی جدید*، برگردان: حسن عبدی، قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ نخست، 1389.
- بادینی، حسن، «*مبانی فلسفی نگرش اقتصادی به حقوق*»، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، شماره‌ی 62، زمستان 1382.
- پروین، فرهاد، «*نگاهی دیگر به قانون حاکم بر احوال شخصیه‌ی خارجیان مقیم/یران*»، مجله‌ی حقوقی، نشریه‌ی دفتر خدمات بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره‌ی 24، 1378.
- پوپر، کارل ریموند، *شناخت عینی (برداشتنی تکاملی)*، برگردان: احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1384.
- پوراستاد، مجید، *نقش دادرسی مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت*، تهران: شهر دانش، چاپ نخست، 1389.
- پوراستاد، مجید، «*پیدایش و چالش قاعده منع تحصیل دلیل*»، فصل‌نامه‌ی حقوق، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دوره‌ی 40، شماره‌ی 4، 1389.
- پورزند مقدم، پژمان، «*ژرف ساخت دلیل کیفری*»، مجله‌ی حقوقی دادگستری، شماره‌ی 34، 1380.
- پی. پویمن، لوییس، *معرفت‌شناسی (مقدمه‌ای بر نظریه شناخت)*، برگردان: رضا محمدزاده، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، چاپ نخست، 1387.
- تدین، عباس، *تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری*، تهران: میزان، چاپ نخست، 1388.

- جوادی آملی، عبدالله، *معرفت‌شناسی در قرآن*، قم: اسراء، چاپ ششم، 1387.
- جیمز، ویلیام، *پراگماتیسم*، برگردان: عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1375.
- حبیبی، بهنام، *تحلیل اقتصادی حقوق خصوصی*، مجد، چاپ نخست، 1389.
- حسین‌زاده، محمد، *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر*، قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ نخست، 1382.
- حسینی مراغی، میرعبدالفتاح، *العناوین*، جلد دوم، قم: مؤسسه‌ی نشر اسلامی، چاپ نخست، 1418.
- خسروپناه، عبدالحسین، *ارزش‌شناخت، نظریه‌ی تلائم و هماهنگی*، کلام اسلامی، شماره‌ی 34، تابستان 1379.
- خوانساری، محمد، *منطق صوری*، تهران: انتشارات آگاه، چاپ دهم، 1366.
- خورسندیان، محمدعلی، *بررسی حجیت علم قاضی در فقه و حقوق ایران*، مجله‌ی حقوقی دادگستری، شماره‌ی 43، 1380.
- دلاوری، ابوالفضل، *حقیقت و آشتی: نقش کمیسیون‌های حقیقت‌یاب در حل منازعات سیاسی و بین‌المللی*، پژوهش حقوق و سیاست، سال یازدهم، شماره‌ی 26، بهار و تابستان 1388.
- دورانت، ویل، *لذات فلسفه*، برگردان: عباس زریاب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم، 1376.
- رندل، جان هرمن؛ باکلی، جاستون، *درآمدی به فلسفه*، برگردان: امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: سروش، چاپ نخست، 1363.
- رورتی، ریچارد، *پراگماتیسم و قانون: پاسخی به دیوید لاین*، در: *فلسفه و امید اجتماعی*، برگردان: عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران: نی، چاپ نخست، 1384.
- رورتی، ریچارد، *پیش یا افتادگی پراگماتیسم و لطف عدالت*، در: *فلسفه و امید اجتماعی*، برگردان: عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران: نی، چاپ نخست، 1384.
- رورتی، ریچارد، *صدق بدون تناظر با واقعیت*، در: *فلسفه و امید اجتماعی*،

- برگردان: عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران: نی، چاپ نخست، 1384.
- زیدان، محمود، *نظریه المعرفة (عند مفکری الاسلام و فلاسفه الغرب المعاصرین)*، بیروت: دارالنهضة العربیه، الطبعة الاولى، 1989م.
- سبحانی، جعفر، *نظریه المعرفة*، به قلم شیخ حسن محمد مکی عاملی، بیروت: دار الاسلامیه، الطبعة الاولى، 1411 هـ.ق.
- سروش، عبدالکریم، *ادب صدق و ادب عدل، در مجموعه‌ی (ادب قدرت، ادب عدالت)*، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی صراط، چاپ دوم، 1386.
- سنهوری، عبدالرزاق احمد، *الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید*، جلد دوم، بیروت: منشورات الحلبي الحقوقیه، الطبعة الثالثة الجدیده، 1998 م.
- شمس، منصور، *آشنایی با معرفت شناسی*، تهران: طرح نو، چاپ نخست، 1384.
- صدرزاده افشار، سید محسن، *ادله اثبات دعوا در حقوق ایران*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ نخست، 1369.
- طباطبایی، سید محمدحسین، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، جلد نخست، تهران: صدرا، چاپ چهاردهم، 1389.
- عارفی، عباس، *مطابقت صور ذهنی با خارج*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ نخست، 1388.
- فتحی‌زاده، مرتضی، «*نظریه انسجام صدق*»، ذهن، شماره‌ی 13، بهار 1382.
- فروغی، محمدعلی، *سیر حکمت در اروپا*، جلد سوم، تهران: گلشن، چاپ نخست، 1360.
- کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، جلد نخست، تهران: میزان، چاپ چهارم، 1385.
- معاونت آموزش دادگستری کل استان تهران، «*گزارش آخرین نشست قضایی استان تهران*»، فصل‌نامه‌ی قضاوت، سال سوم، شماره‌ی 33، 1383.
- محسنی، حسن، «*عدالت آیینی: پژوهشی پیرامون نظریه‌های دادرسی عادلانه‌ی مدنی*»، فصل‌نامه‌ی حقوق، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دوره‌ی 38، شماره‌ی 1، 1387.
- ناصری، فرج‌الله، *امارات در حقوق مدنی ایران*، تهران: چاپ رنگین، بی‌تا.

النداوی، آدم وهیب، *دور الحاکم المدنی فی الاثبات (دراسه المقارنه)*، عمان: الدار العلمیه الدولیه للنشر و التوزیع و دار الثقافه للنشر و التوزیع، الطبعه الاولى، 2001 م.

Audi, Robert, *Epistemology, A contemporary introduction to the theory of knowledge*, London: Taylor & Francis e-library, 2005.

Audi, Robert, *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, London: Cambridge University Press, Second Edition, 1995.

Dancy, Jonathan; Sosa, Ernest; Steup, Matthias, *A Companion to Epistemology*, London: Wiley-Blackwell, Second Edition, 2010.

Kapitein, Hendrik; Prakken, Henry; Verheij, Bart, *Legal Evidence and Proof*, London: Ashgate Publishing Company, 2009.

Laudan, Larry, *Truth, Error, and Criminal Law*, An Essay in Legal Epistemology, Newyork: Cambridge University Press, 2006.

Lawrence, E. Johnson, *Focusing on Truth*, London: Routledge, 1992.

Le Masson, Jean-Marc, "*La recherche de la vérité dans le procès civil*", Droit & Société, 38, 1998. Disponible Sur: <http://www.reds.mshParis.fr/Publications/revue/html/ds038/ds038-03.Htm>(2011/1/10).

Posner, A. Richard, *Law and Literature*, Massachusett: Harvard University Press, Third Edition, 2009.

S. Pardo, Micahel, "*The Field of Evidence and the Field of Knowledge*", Law and Philosophy, 24, 2005.

S. Summers, Robert, "*Formal Legal Truth and Substantive Truth in Judicial Fact-finding – their Justified Divergence in some Particular Cases*", Law and Philosophy, 18, 1999.

Zhang, Nanning; Walton, Douglas, "*Recent Trends in Evidence Law in China and the New Evidence Scholarship*", Law, Probability and Risk, 9, 2010.